



۵۰۴

مرتضی میثمی، شهید جنگ ۱۲ روزه
پسر کوچکش را «بچه شهید» صدا می‌زد

بابای قهرمان علیرضا

عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

۳ قول شهرداری به اهالی محلۀ آبشار
درخصوص زمین افتاده بین نماز ۲۸ و ۳۰
پیاده‌روسازی تا پایان سال

۷ وقتی اهالی محلۀ کارگران
مقابل زائران روسپید شدند
داستان شوق خدمت ۲ نوجوان

۶ بازگشایی خانه کشتی شهید کاوه در محلۀ قائم (عج)
امید ورزشکاران را زنده کرد
پایگاهی برای پرورش استعدادها



شما می‌توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۱۰۴۵۹۵۱ در پیام‌رسان ایتا بفرستید.



تکریم خدمتگزاران زائران پیاده

جمعی از خدمتگزاران زائران پیاده محله زار عین که در دهه آخر صفر به زائران خدمت‌رسانی کردند، در فضایی معنوی و صمیمی مورد تکریم قرار گرفتند. این برنامه در قالب اردوی تفریحی هفت حوض از طرف مسجد امام حسن مجتبی (ع) برگزار شد و با اقامه نماز جماعت، عزاداری و قرائت مصائب اهل بیت (ع) برای شرکت‌کنندگان همراه بود. در ادامه، بازدید از ابرایی و صرف شام از خادمان موبک شهدای طرق قدر دانی شد. این اردوی تفریحی و معنوی علاوه بر تجلیل از زحمات خادمان، فرصتی برای انس بیشتر و تقویت روحیه همدلی و معنویت میان خادمان موبک شهدای طرق فراهم آورد.



بوی ماه مهر در محله انقلاب

با نزدیک شدن به بازگشایی مدارس و تکاپوی خانواده‌ها برای تهیه لوازم تحریر، مسجد حمزه سیدالشهدا (ع) واقع در محله انقلاب، نمایشگاهی از نوشت افزار اقتصادی برپا کرده است. نمایشگاه لوازم تحریر ایرانی و اسلامی با عنوان «بوی ماه مهر» از ۱۵ تا ۲۳ شهریور، هر روز از ساعت ۱۶ تا ۱۹ در کانون فرهنگی مسجد برگزار می‌شود. در این نمایشگاه، انواع نوشت افزار مناسب با سبک زندگی خانواده‌های ایرانی با قیمت مناسب در اختیار خانواده‌ها قرار می‌گیرد. در این نمایشگاه انواع دفتر با طرح شخصیت‌های معاصر ایرانی و مفاخر ملی نیز عرضه می‌شود تا دانش‌آموزان با شخصیت‌های ملی آشنا شوند.

افزایش حس‌تعلق بین نوجوانان

پایگاه شهید همت واقع در محله خلیج، سی‌نوجوان و جوان فعال این پایگاه را به اردوی استخر پارک ملت برد و روزی پر نشاط و خاطره‌انگیز را برای شرکت‌کنندگان رقم زد. این اردوی شاد و ورزشی و تفریحی، فرصتی برای ایجاد دوستی‌های جدید میان نوجوانان محله به وجود آورد. در پایگاه شهید همت این نوع اردوها به صورت منظم در طول سال برگزار می‌شود تا نوجوانان و جوانان علاوه بر سرگرمی، بتوانند مهارت‌های تیمی و روحیه مشارکت را هم تجربه کنند و حس‌تعلق به پایگاه بیش از پیش در آن‌ها شکل بگیرد.



پاتوقی برای دختران محله کارگران

پاتوق دخترانه «آراء» ویژه دختران سیزده تا هجده ساله برای نخستین بار در مسجد موسی بن جعفر (ع) واقع در محله کارگران در حال عضوگیری است. جلسات این پاتوق روزهای پنجشنبه برگزار می‌شود. از سال ۹۸ این پاتوق برای دختران هشت تا دوازده ساله برگزار می‌شد. امسال گروه سنی نوجوان هم به این رده سنی اضافه شد تا علاوه بر فعالیت‌های فرهنگی و تفریحی، آموزش‌هایی مانند سواد رسانه، هنر آشپزی، نقاشی و آشنایی با هوش مصنوعی را بیاموزند.



پایه دو چرخه سواری هستی؟

در ادامه سلسله برنامه‌های ترویج فرهنگ دو چرخه سواری در مشهد، همایش «پایه دو چرخه سواری هستی؟» جمعه گذشته با حضور پرشور تعدادی رکاب زن از بوستان ایمان تابوستان قائم (عج) برگزار شد. در پایان این رویداد ورزشی، طی مراسمی ۲۶ جایزه از ملزومات دو چرخه سواری به صورت قرعه‌کشی به شرکت‌کنندگان اهدا شد.

توجه به «افرا» در بوستان ریحانه

عملیات مبارزه با آفات درختان افرادر بوستان شهربانوی ریحانه اجرا شد. در این طرح، با استفاده از سم سایپر مترین و تزریق آن توسط سرنگ به تنه درختان، آفات کنترل و پس از تزریق نیز محل سوراخ‌ها گل‌اندود شد تا آلودگی بیشتری نداشته باشد و ایمنی درختان تضمین شود. این اقدام در راستای نگهداری اصولی فضای سبز صورت گرفت.

خداقوت به خادمان

اردوی دوازده به یکی از روستاهای اطراف مشهد، ویژه نوجوانان و بسیجیان پایگاه شهید نامجو واقع در مسجد حضرت محمد (ص) از طرف این پایگاه برگزار شد. این افراد در دهه آخر صفر، موبک استقبال و پذیرایی از زائران پیاده امام رضا (ع) را در ۲۵ کیلومتری جاده فریمان برپا و از زائران پیاده امام مهربانی‌ها پذیرایی می‌کردند.

شهردار منطقه ۷ مشهد گفت: مدیریت شهری در دوره ششم شورای اسلامی شهر، توجه ویژه‌ای به افزایش امکانات بانوان مشهدی در بوستان ریحانه داشته است.

رضا داوری افزود: در همین راستا در این دوره حدود ۳۴ میلیارد تومان به تجهیز و اجرای پروژه‌های عمرانی در بوستان اختصاص یافت. همین موضوع باعث شد ۴ هزار و ۵۰۰ متر مربع عرصه زمین‌های ورزشی با کاربری‌های مختلف فراهم شود.

داوری اضافه کرد: بوستان ریحانه با نزدیک ۳ هزار متر طول مسیر دو چرخه سواری، طولانی‌ترین مسیر دو چرخه سواری بین بوستان‌های بانوان سطح شهر مشهد را در اختیار دارد. در این بوستان بیست دستگاه دو چرخه باید و مستقر است و به رایگان در دسترس بانوان قرار دارد.

به گفته او با پیگیری‌های ویژه رئیس کمیسیون ویژه بانوان و خانواده در ششمین دوره شورای اسلامی شهر مشهد، طرح احداث اتاق مادر و کودک (طرح لبخند) در بوستان‌های ویژه بانوان عملیاتی شد. این مکان‌ها به منظور شیردهی به نوزادان و آسایش و آرامش برای مادران، در عین رعایت مسائل بهداشتی و اصول اخلاقی در فضای شهری ایجاد می‌شود و این بوستان نیز به اتاق مادر و کودک تجهیز شد.



توجه ویژه به بوستان ریحانه در دوره ششم شورای اسلامی

طرح لبخند برای آسایش مادران



می‌رسم که واقعا آزار دهنده است.

● سرگردان بین خیابان و پیاده‌رو

مبینا سرافرازی، یکی دیگر از ساکنان برج‌های کوچه نماز ۳۰، نیز شرایط مشابهی دارد. او می‌گوید: هنوز یک سال هم نیست که در این محله مستأجر شده‌ام. صبح‌ها همسرم ماشین را با خودش می‌برد و من برای رفتن به خانه مادرم یا کلاس آموزشی مجبورم از ون استفاده کنم. مسیر ما همین زمین خاکی است که فقط خاکی نیست، بلکه پر از خار و ته‌سیگار هم شده. اگر فقط خاکی بود، باز می‌شد تحمل کرد.

او می‌افزاید: بارها دیده‌ام که پسرهای نوجوان یا حتی بعضی کارگرهای ساختمانی، خارها و ضایعات را آتش می‌زنند. در زمستان که هوا سرد است، آتش زدن این خارها خطر آتش‌سوزی یا آسیب به رهگذران را دارد. بارها مجبور شده‌ام مسیرم را تغییر دهم و از حاشیه خیابان عبور کنم که خودش خطر دیگری است.

● نیاز به سامان‌دهی

اهالی محله آبشار معتقدند که این زمین خاکی سال‌هاست به حال خود رها شده و در شأن محله‌ای با برج‌های مسکونی نیست. محمود مرنودی، یکی دیگر از ساکنان، می‌گوید: وقتی پروژه‌های بزرگ شهری در نقاط مختلف اجرا می‌شود، چرا نباید چنین معبر کوچک و پرکاربردی، آن هم در مسیر مستقیم ایستگاه اتوبوس، سامان دهی شود؟

او ادامه می‌دهد: پیاده‌رو سازی این زمین نه تنها امنیت تردد را افزایش می‌دهد، بلکه ظاهر محله را هم تغییر خواهد داد.

● وعده شهرداری برای پیاده‌رو سازی

در باره این گلایه‌ها، معاون فنی و اجرایی شهرداری منطقه ۸، توضیح می‌دهد: پیاده‌رو سازی معبر بین کوچه‌های نماز ۲۸ و ۳۰ پروژه‌های امسال پیش‌بینی شده است. با توجه به اولویت بندی پروژه‌های پیاده‌رو سازی در سطح منطقه، این طرح نیز اجرا خواهد شد. مهدی حسین‌زاده یادآور می‌شود: تا پایان سال جاری این وعده محقق خواهد شد. تارفا شهروندان در این قسمت از محله آبشار رقم بخورد.



● مسیر نایمن

خانه‌اش در نماز ۳۰ واقع شده و برای رفتن به سرکار ناچار است هر روز مسیر خاکی بین کوچه‌های نماز ۳۰ تا ابتدای ۲۸ را طی کند. علی منوچهری می‌گوید: حدود پنج سال است در این محله زندگی می‌کنم. چند بار هم موضوع را به سامانه ۱۳۷ اطلاع داده‌ام. اما این مشکل تنها مشکل من نیست، بلکه همه افرادی که مجبورند صبح‌ها و عصرها از ون‌های شرکت واحد استفاده کنند، گرفتار همین مسیر خاکی هستند.

او ادامه می‌دهد: هر روز صبح در سرما و گرما ناچارم این مسیر خاکی را طی کنم. اگر بخوایم کنار خیابان حرکت کنیم، ترس از اینکه اول صبح، راننده‌ای خواب‌آلود یا حواس‌پرت از کنارم رد شود، همیشه همراهم است. در زمستان هم که هوا زودتر تاریک می‌شود، دید راننده‌ها کمتر است و احتمال خطر افزایش می‌یابد. از طرفی اگر از مسیر خاکی بروم، هر روز با لباس و کفش خاکی به محل کارم

قول شهرداری به اهالی محله آبشار
درخصوص زمین افتاده بین نماز ۲۸ و ۳۰

پیاده‌رو سازی تا پایان سال

نجمه موسوی‌زاده | میان مجتمع‌های مسکونی بولوار نماز، هنوز هم زمین‌های خاکی زیادی به چشم می‌خورد؛ زمین‌هایی که یا بلا تکلیف مانده‌اند یا مالک شخصی دارند. اما زمین خاکی بین کوچه‌های نماز ۲۸ و ۳۰ ماجرایی متفاوتی دارد؛ زیرا این زمین که درست در حاشیه بولوار قرار دارد، محل تردد روزانه عابران برای رسیدن به ایستگاه اتوبوس است. همین موضوع باعث شده است ساکنان محله آبشار، سال‌ها با مشکلاتی تکراری و گاهی خطرناک روبه‌رو باشند.

هم قدم



حوزه فنی و عمران و خدمات شهری، در صدر درخواست‌ها



درخواست‌های مردم در حوزه خدمات شهری

۵ تماس به ثبت رسید. ۲ تماس مربوط به نظافت خیابان‌های جهان‌آرای ۸ و چهنو ۱۶ بود. همچنین یکی از شهروندان درخواست شست‌وشوی بازار سرشور به دلیل جمع‌شدن آب و زباله‌ها را داشت. حذف باکس زباله مقابل کوچه پارس ۳۱ در تماس دیگری مطرح شد و شهروندی نیز از زباله‌پرانی و تجمع زباله هتل‌ها در کوچه امام‌رضا ۲۷ گلایه‌مند بود.



درخواست‌های مردم در حوزه ترافیک

۲ تماس در این حوزه به ثبت رسید. یکی از شهروندان در ارتباط تلفنی با شهردار از مشکل ترافیک زیاد در خیابان رودکی گلایه‌مند بود و شهروند دیگری درخواست مسدود شدن ورودی خیابان جنت از سمت خیابان چمران را مطرح کرد.



درخواست‌های مردم در حوزه فنی و عمران

۵ تماس در این حوزه به ثبت رسید. در یکی از تماس‌ها، شهروندی خواستار نصب رمپ برای توان‌یابان در ورودی سکوی پایانه اتوبوس زکریا شد. اصلاح جوی آب در کوچه امام‌خیمینی ۸۹ یکی دیگر از درخواست‌های شهروندان بود. همچنین پیاده‌رو سازی کوچه‌های نماز ۲۸ و ۳۰ در تماس یکی دیگر از شهروندان مطرح شد و لکه‌گیری آسفالت کوچه نماز ۲۶ نیز در تماس دیگری درخواست شد. علاوه بر این، یکی از شهروندان از کنده‌کاری رها شده نزدیک میدان شهیدان خلیلی گلایه کرد.



درخواست‌های مردم در حوزه فضای سبز

شامل یک تماس بود که موضوع آن، نظافت و بهسازی سرویس‌های بهداشتی عمومی باغ ملی عنوان شد.



درخواست‌های مردم در حوزه شهرسازی

در این حوزه نیز یک تماس ثبت شد که در آن، شهروندی از نقشه‌برداری نادرست ملک خود گلایه داشت و خواستار بازدید مجدد شد.



۱۳۷



شهردار محله پیگیری می‌کند

شهردار محله موضوع نصب رمپ برای توان‌یابان در پایانه اتوبوس زکریا را پیگیری می‌کند.

تماس‌های غیرمرتبط

در مجموع ۴ تماس غیرمرتبط نیز به ثبت رسید که مربوط به اداره راهنمایی‌وراندگی، شهرداری منطقه ۷ و سازمان فرهنگی بود.



داستان جلد



مرتضی میثمی، شهید جنگ ۱۲ روزه، پسر کوچکش را «بچه شهید» صدا می زد

بابای قهرمان علیرضا

آقامحمد حسین، بابای مرتضی، هفت سال از عمرش را آن هم وقتی حتی تفنگ روی دوشش سنگینی می کرد در جبهه گذراند. اما شهادت نصیب پسرش شد. او با شنیدن خبر آسمانی شدن پسرش زیر لب خدا را شکر کرد. حالا که حدود سه ماه از شهادت مرتضی میثمی در سازمان هوافضای سپاه پاسداران در تهران می گذرد، به خانه باصفای خانواده میثمی در محله جنت می رویم. درخت انجیر وسط حیاط، سایه اش گردن کشیده است و توی کوچه رامی باید. با محمد حسین میثمی پدر، سید فاطمه نوری مادر و زهره حقیقی همسر شهید به گفت و گومی نشینیم. زیر همان درخت انجیر.

وقتی مرتضی به دنیا آمد، رسول یک سال و نیمه بود. بزرگ تر که شدند، همه جاباهم می رفتند و هم بازی هم بودند. طوری که گاهی بقیه فکر می کردند دوقلو هستند. خرداد امسال، وقتی رفقای مرتضی بی خبر به محل کار رسول آمدند، مدام بی بهانه و با بهانه نام مرتضی را آوردند و حین صحبت به هم نگاه کردند. رسول فهمید خبرهایی است. اوتا چند روز تنها فردی در خانه بود که می دانست دیگر برادرش برنمی گردد. در گوشه و کنار خانه بی خبر از بقیه اشک می ریخت. وقتی علت رامی پرسیدند، می گفت یکی از دوستانم که مانند برادرم بود، شهید شده است.

محبوبه فرامرز از وقتی سیده فاطمه نوری، مرتضی را به دنیا آورده بود، یکی از سرگرمی هایش، بین تر و خشک کردن بچه ها، این بود که عکس های نوزادش را در آلبوم بچسباند. یک روز وقتی مرتضی و رسول در خوابی شیرین، فرو رفته بودند، از سر فراغت صفحات آلبوم را یک به یک ورق زد. یک ماهگی، دو ماهگی، شش ماهگی و... نگاهی به مرتضایش انداخت و در صفحه آخر آلبوم، جایی که مربوط به آرزوی مادر برای فرزند است نوشت: پسر برای آرزوی شهادت دارم.



تاریخ تولد: ۱۳۶۸/۱/۱
تاریخ تولد: ۱۴۰۴/۳/۲۶

برایشان آرزوی شهادت داشتم

«شناسنامه ام را دست کاری کردم تا به جبهه بروم. آنجا شهادت نزدیک ترین رفقایم را دیدم. تا مرز شهادت هم رفتم اما روزی ام نشد. پسر من نهاد، دوازده روز جنگ با صهیونیست ها به شهادت رسید. این یعنی مرتضی به مقام شهادت رسیده بود و من نه.»

خدا به این زن و شوهر سه فرزند عطا کرده است: دو پسر و یک دختر. فاطمه خانم برای هر کدام از فرزندان اش که به دنیا می آمد، آلبومی می خرید و عکس های نوزادی شان را در آن می چسباند: «برای هر دو پسر، آخر آلبوم، آرزوی شهادت داشتم. البته فکر نمی کردم مرتضی در این سن به شهادت برسد. بعد از شهادت، رسول مدام می گفت ناراحتی ندارم: دعایت در حق برادرم مستجاب شد. برای من هم دعا کن.»

فاطمه خانم با گوشه روستی سیاهی که به سر دارد، نم اشک هایش را می گیرد. همسرش قند را گوشه دهانش می اندازد و برای فرودادن بغض توی گلو، چای سرد توی فنجان را یک نفس سر می کشد: «مرتضی متولد یکم شهریور ۱۳۶۸ بود. روز تولد امام حسین (ع) به دنیا آمد. توفیق زیباتر اینکه مراسم شهادت مرتضی هم با محرم و صفر یکی شده بود.» مرتضی و رسول پای خاطرات جبهه پدر می نشستند و همراهش به روضه امام حسین (ع) و مراسم ویژه رزمندگان می رفتند. برای همین پیوستن به سپاه را ادای دین به نظام می دانستند. آقامحمد حسین فنجان خالی را توی سینی

با خبر شد. از سازمان هوافضای مشهد به صورت داوطلبانه به همین بخش در تهران رفت. خودش خوب می دانست چقدر شهادت به او نزدیک است. با این حال علیرضای یک سال و نیمه را در آغوش گرفت. علی اکبر سیزده ساله را به سینه چسباند و دود خترش را بوسید و عازم شد. او شنبه رفت و دود روز بعد به شهادت رسید اما خانواده یک هفته بعد، از شهادت فرزند شان با خبر شدند.

شهادت سهم پسر بود، نه من

هر دو پسر خانواده در سپاه شاغل بودند. آن ها علاقه به دفاع از میهن را از پدر آموخته اند. آقامحمد حسین سال های زیادی را در جبهه بوده و در عملیات های مختلف شرکت کرده است. خودش می گوید: هیچ وقت اصراری نداشتم بچه هایم مانند من در سپاه مشغول به کار شوند. خود شان به خاطر جو مذهبی و سیاسی خانه مان پادراین راه گذاشتند. پدر شهید مرتضی میثمی همیشه به پسرهایم گفت نان حلال در بیاورند. چه از طلافروشی باشند و چه زغال فروشی، «البته پدر نمی آمد بچه ها در سپاه شاغل باشند. گزینش هایی که می شدند مهر تأییدی بر اخلاق و رفتار شان بود. از طرفی جایی که تورا به نماز اول وقت وادارند، قطعاً جای درستی است. به کارمند ها و بازاری ها کسی اصرار نمی کند که نمازشان را اول وقت بخوانند. چه چیزی از این بهتر.» او خودش جانباز جنگ است و دنیا را با یک چشم می بیند اما رسیدن به شهادت، فیضی است که به قول آقامحمد حسین به پسرش رسیده است:

درخت انجیر و یاد مرتضی

آقامحمد حسین میثمی، سید کوچکی در دست دارد و آرام آرام بین شاخه ها به دنبال میوه های رسیده آن می گردد و می گوید: تا پارسال مرتضی بود و خودش انجیرهای رسیده رامی چید. امسال کسی نیست برود بالای درخت. ما هم دل و دماغش را نداریم. سید فاطمه نوری با سینی چای از راه می رسد. زن و شوهر روی آب نمای خاموش توی حیاط می نشینند و خاطراتشان از مرتضی را مرور می کنند. خانواده میثمی به خاطر پاسدار بودن پدر خانواده، در زمان جنگ به تهران، ایلام و اهواز کوچ کرده بودند. این خانواده با گوشت و پوستشان جنگ را احس کرده اند چون به قول فاطمه خانم مدام زیر موشک باران دشمن قرار داشته اند. مرتضی پسر شان ۲۳ خرداد امسال وقتی از حملات موشکی رژیم صهیونیستی



چقدر مرد بودن سخت است

فرستش پیش آمده بود که در مقابل رژیم صهیونیستی بایستم. مرتضی می گفت: «خدا را شکر که نخودی در این آش می اندازم».

به مشکلات می خندید

وقتی از مهم ترین ویژگی های اخلاقی همسرش می پرسم، می خندد و می گوید: مرتضی در لحظه زندگی می کرد. نگران گذشته و آینده نبود. خیلی مثبت گرا بود و به مشکلات می خندید. ماشین مدل پایینی داشتیم. بارها تعمیرش کرده بودیم. یک روز وقتی از خانه بیرون رفت، یک ربع بعد تماس گرفت. صدایش در نمی آمد. نگران شدم. پرسیدم: چه شده گریه می کنی؟ زدن خنده. تازه فهمیدم می خندد. گفت ماشین وسط جاده ایستاد. در کاپوت راکه زدم بالا، انگار داشت می گفت دست از سرم بردار. درست نمی شوم! همان موقع زنگ زدم اسقاطی آمد و بردش.

بچه شهید

انگار مرتضی برای شهادت از مدت ها پیش آماده بود؛ «گاهی که بچه ها به حرفم گوش نمی دادند می گفت آمدیم و من شهید شدم؛ آن وقت می خواهی با چهار تا بچه چه کار کنی؟ طوری رفتار کن که بتوانی کنترلشان کنی. حتی گاهی علیرضا را بچه شهید صدامی زد.» از زهر خانم می پرسم: جرو بحث هم می کردید؟ بالاخره زندگی بالا و پایین دارد. می گوید: شیوه رفتار من و مرغان بود. اگر مسئله ای پیش می آمد، بحث نمی کرد. شوخ طبعی خاص خودش را هم داشت. گاهی از این همه صبوری لجم می گرفت. (می خندد). زن هستیم دیگر. گاهی دلمان می خواهد بحث کنیم اما مرتضی اهل دعوا نبود. سکوت می کرد.

می گذارد و می گوید: در خانه مان حرف از شهادت بسیار پیش می آمد. برایشان از خاطرات شیرین جنگ می گفتم برای من جبهه همه اش زیبایی بود. رسول و مرتضی با دقت به حرف هایم گوش می دادند. شاید همین باعث علاقه شان به پیوستن به سپاه پاسداران شد. فاطمه خانم فتنان های خالی را توی سینی می چیند و روی پله می گذارد و می گوید: دو پسرم بیشتر از اینکه برادر باشند، دوست بودند. همه جا با هم می رفتند. رسول که در سپاه پاسداران پذیرفته شد، دو سال بعد، مرتضی وارد هوافضای سپاه شد. به فاصله یکی دو سال هر دو از و اج کردند و در ملک آباد همسایه بودند.

تولد مبارک پسر

مرتضی و همکارانش وقتی سر کار بودند، برای حفظ امنیت، اجازه استفاده از تلفن همراه نداشتند. مگر اینکه هماهنگ می کردند و در حد یک احوالپرسی با خانواده تماس می گرفتند. زهر خانم، همسر مرتضی، او را به محل اعزام رسانده بود و تلفن همراه و تبلتش را تحویل گرفته بود. وقتی زهر خانم گفته بود چطور از حال و روزت با خبر شوم، با خنده گفته بود: اگر شهید شوم روحم آزاد است و به خواب می آیم و اگر زنده باشم، تماس می گیرم. وقتی مرتضی رفت، دیگر از او خبری نشد. همه فکر می کردند به خاطر همان محدودیت ها اجازه تماس ندارد. تنها شب تولد پسرش، علی اکبر، با خانواده اش در حد تبریک تولد تماس گرفته بود.

مرتضی شنبه عازم شد و دو شنبه با حمله موشکی به سازمان هوافضای سپاه در تهران به شهادت رسید. رسول هم از دوستان مرتضی ما جارا شنیده بود.

خبری از پیکر نبود

پنج روز بعد از شهادت وقتی خبری از پیکر برادر نمی شود، رسول به این نتیجه می رسد که باید خودشان دست به کار شوند. دیگر چاره ای نبود که ما جارا با خانواده در میان بگذارند. فاطمه خانم می گوید: همه مان را به خانه اش دعوت کرد. شب همه دور هم بودیم. جای مرتضی خیلی خالی بود. آن شب رفتارهای رسول باعث شک همه شد. رسول بیشتر از همیشه به بچه های مرتضی توجه می کرد. غذا دهان دختر هفت ساله مرتضی می گذاشت. دست به سرشان می کشید. طوری که می گفتم بچه که نیست؛ ماشاءا... بزرگ است بگذار خودش غذاایش را بخورد. شب هم وقت خواب گفت بروید خانه مرتضی بهتر است. آن شب تا صبح نتوانستیم بخوابیم. حس می گفتم اتفاقی افتاده است اما مدام این فکر را پس می زدم و قبول نمی کردم.

خدا را شکر با شهادت رفت

آقا محمد حسین حرف همسرش را دنبال می کند: «مرتضی چند مرغ و خروس در حیاط داشت. فرصت نکرده بود برایشان لانه درست کند. سر شب رفتم توری فلزی خریدم و با خودم گفتم بیاید ببیند لانه را درست کرده ام، خوشحال می شود. مشغول کار بودم که رسول به کمکم آمد و سر حرف را باز کرد. او گفت انگار مرتضی زخمی شده. گفتم به زن ها چیزی نگو. گفت انگار وضعیت وخیم است. خودم فهمیدم مرتضی شهید شده و برادرش به طرز ناشیانه ای می خواهد ما را با خبر کند. گفتم خدا را شکر، هر چه خدا بخواهد، همان می شود.» می پرسم: آقای میثمی واقعا خدا را شکر؟ نفس عمیقی می کشد. عینکش را روی صورت جابه جامی کند. چند دقیقه ای ساکت می ماند. اما حریف اشک هایش نمی شود. شانه هایش می لرزد. اشک از یک چشمش شروع می کند به باریدن. آرام می گوید: بلبه خدا را شکر بالاخره هردمی وقتش که برسد، باید برود. پسر ما با شهادت رفت. سرفرازمان کرد. چه بهتر از این؟

پیام های یک طرفه

رسول چند نفر از بزرگ ترهای فامیل را خبر کرده بود. همه در خانه اش جمع بودند. صبح به دنبال پدر و مادر و همسر آقا مرتضی رفته و گفته بود به آنجا بروند.

فاطمه خانم مدام گوشه روستی اش را که از روی گردنش افتاده، سر جایش برمی گرداند: «وقتی وارد شدم دیدم همه سیاه به تن دارند و گریه می کنند. پدر و مادر زن مرتضی هم بودند. مادر زهر خانم من را بغل کرد و تبریک و تسلیت گفت. دیگر آنچه قلبم گواهی می داد، اتفاق افتاده بود.»

از مادر شهید می پرسم: حالا که بیش از سه ماه می گذرد، آرام تر شده اید؟ می گوید: داغ مرتضی هیچ وقت سرد نمی شود. با همسر دوتایی از خاطراتش می گویم و اشک می ریزیم. مرتضی در حیاطش درخت کاشته بود. مرحله به مرحله از رشد گل و درختش برابیم عکس می فرستاد. از شیرین زبانی علیرضا هم همین طور. حالا او نیست و من برایش عکس و فیلم می فرستم. یک تیک می خورد اما به دستش نمی رسد. (سرش را توی روستی سیاهش فرو می برد و اشک پشت اشک).

رسول فردای آن روز در دست شب تا سوعا به تهران می رود تا پیکر پیکر برادرش شود. به او می گویند برو و بعد از عاشورا برگرد. اما پدر که خادم حرم است، وقت کشیک دست به دعا شد و فردای همان روز در دست روز عاشورا پیکر مرتضی در حرم مطهر رضوی با حضور خیل عظیم عزاداران تشییع شد.



انجیرهای سبز و رسیده توی سبد روی میز است. ریحانه، دختر هفت ساله شهید، یکی از انجیرها را در دهان می گذارد. او امسال به مدرسه می رود. دندان های جلو دهانش یکی در میان افتاده و یکی نیش زده است. سرش را در گوشم فرو می کند و با خنده می گوید: چیزی می گویم به مادرم نگو. من پدرم را از مادرم بیشتر دوست دارم.

بازگشایی خانه کشتی شهید کاوه در محله قائم (عج) امید ورزشکاران را زنده کرد

پایگاهی برای پرورش استعدادها



مکان نما

تنها سالن کشتی پهنه سیدی

حامد فیضی متولد ۶۹ است و از محله سیدی برای کشتی به اینجامی آید. او از سال ۸۸ کشتی را شروع کرده و دارای مقام های مختلفی است. از سال ۹۶ و زمانی که تنها یک تشک کشتی در کنار قرائت خانه بود، برای کشتی به این سالن می آمد. فیضی می گوید: در این سال ها که سالن تعطیل بود برای تمرین به سالن مصطفی خمینی در بزرگراه بسیج و سالن های دیگر می رفتم. وقتی شنیدم این سالن در محله خودمان افتتاح شده است، با وجود امکانات محدودی که دارد، این مکان را ترجیح دادم. او با اشاره به اینکه محله بزرگی مانند سیدی باید چندین سالن کشتی داشته باشد، اضافه می کند: اگر امکانات ابتدایی را به سالن اختصاص بدهند، بچه ها هم با انگیزه و شور و شوق بیشتری برای تمرین حاضر می شوند.



مانند نبود سالن تخصصی بدن سازی و مجهز نبودن این مکان به فضای اداری، در های این مجموعه به روی ورزشکاران و علاقه مندان به کشتی باز نشد.

در اردیبهشت همان سال، بارف نواقص، افتتاحیه بزرگی برای این سالن تخصصی گرفته شد که از هیئت کشتی استان تا مسئولان شهری در آن حضور داشتند. اما مدتی بعد، کابل برق مجموعه توسط کارتن خواب ها دزدیده و دوباره کلاس های کشتی تعطیل شد. به تازگی بعد از رفع این نقص، مجموعه فعال شده است. خانه کشتی در حال حاضر یک سالن با دو تشک کشتی، سالن بدن سازی، سرویس بهداشتی و رختکن دارد.

کامل نبودن امکانات

علاقه مندان به کشتی نه تنها از محله قائم (عج)، که از محلات دیگر، هر روز در این سالن تمرین می کنند. این فضا هنوز مشکلاتی دارد که سطلانی درباره آن توضیح می دهد: درست است که بعد از مدت ها سالن تخصصی برای کشتی داریم اما هنوز با مشکلات متعددی دست و پنجه نرم می کنیم. مثلاً این پارک نگهداران ندارد. به همین دلیل محلی دنج برای کارتن خواب ها و مصرف کنندگان مواد مخدر است. این افراد کابل های برق مجموعه را سرقت کردند. برای جمع آوری این افراد بارها با پلیس تماس گرفتیم، اما باز هم شاهد حضورشان هستیم.

به گفته سطلانی مهم ترین مشکل فعلی، نداشتن کنتور آب است. او پیگیر رفع این مشکل هست تا ورزشکاران بتوانند بدون دغدغه از سالن استفاده کنند. همچنین مسئولان قول مساعد داده اند تا سالن بدن سازی این مجموعه را نیز تجهیز کنند. خانه کشتی شهید کاوه از ساعت ۵ بعد از ظهر تا ۱۰ شب کلاس های تخصصی کشتی را برای حدود دشت نفر از علاقه مندان این ورزش برپا می کند. در این باره سطلانی به استعداد های فراوانی که در این محله وجود دارد، اشاره می کند و توضیح می دهد: با توجه به امکانات و زیر ساخت هایمان که هنوز کامل نشده است، نتوانسته ایم تعداد بیشتری ورزشکار ثبت نام کنیم، در صورتی که استعداد های بی نظیری در این محله وجود دارد. اگر مسئولان ورزشی، زیر ساخت های مورد نیاز را برپایمان فراهم کنند، ما این توانایی را داریم که قهرمان کشتی از این محله به جامعه ورزشی معرفی کنیم.

سمیرا منشادی انتهای بولوار

ایمان در گوشه ای از بوستانی که هم نام بولوار است، ۲ هفته اخیر خانه کشتی شهید کاوه بازگشایی شده است؛ جایی که تا سال ۱۴۰۰ قرائت خانه اهالی سیدی و محله قائم (عج) بود. بنابه درخواست مردم و با پیگیری های فرهاد سطلانی، مسئول کنونی خانه کشتی شهید کاوه که از مربیان این رشته ورزشی است، قرائت خانه به سالن کشتی تغییر کاربری داد. این مجموعه، بعد از کش و قوس های فراوان دو سال پیش افتتاح شد اما مشکلاتی داشت که در نتیجه آن، دو سال در آن بسته بود. بالاخره اردیبهشت امسال، خانه کشتی برای علاقه مندان این رشته بازگشایی شد، اما به دلیل دزدیده شدن کابل های آن، مجموعه دوباره تعطیل شد. به تازگی این سالن فعالیتش را شروع کرده است تا بعد از سال ها پهنه بزرگ سیدی به سالن تخصصی کشتی مجهز شود.

تغییر کاربری، به دنبال درخواست مردمی

قرائت خانه ایمان سال ۱۳۷۹ با مترای حدود چهار صد متر و زیر نظر نهاد کتابخانه های عمومی کشور در بوستان ایمان ساخته شد و دارای دو فضای مجزا برای مطالعه بانوان و آقایان با ظرفیت حدود پنجاه نفر در هر بخش بود.



با تصمیم مدیریت شهری، این محله از منطقه ۸ در سال ۱۳۹۵ به منطقه ۷ واگذار شد و بعد از آن در سال ۱۳۹۶ سالن کوچکی که در کنار این قرائت خانه بود، با پهن شدن تشک کشتی به این ورزش اختصاص یافت.

فرهاد سطلانی اولین مربی ای بود که برای تربیت کشتی گیران پایه سالن گذاشت. او که در این محله متولد و بزرگ شده، سال ها است در این رشته فعالیت دارد.

کمبود سرانه مکان های ورزشی، مشکلاتی که کشتی گیران برای رفت و آمد به محلات دیگر برای تمرین داشتند و از سویی درخواست های مردمی، از عواملی بود که باعث تغییر کاربری این ساختمان شد.

مسئول سالن در این باره می گوید: ورزشکاران زیادی داشتیم که خواهان چنین فضایی در محله بودند؛ زیرا پهنه سیدی سالن کشتی ندارد. علاقه مندان باید به محله های دیگر می رفتند که مسافت زیادی داشت. بعضی از کشتی دوستان به کل، قید این ورزش را می زدند.

با پیگیری های سطلانی از اداره کتابخانه های عمومی استان خراسان رضوی، قرائت خانه در سال ۱۴۰۰ تغییر کاربری داد و برای تبدیل به سالن کشتی به شهرداری تحویل داده شد.

بسته شدن سالن بعد از افتتاح!

سالن کشتی شهید کاوه سال ۱۴۰۰ در ردیف پروژه های زود بازده محلات قرار گرفت و ساخت آن شروع شد. سطلانی می گوید: ساخت این مکان بدون دردسر نبود و هر روز با مشکلی روبه رو بودیم. در روزهای اوج کرونا پیگیر ساخت این سالن بودم تا سال ۱۴۰۲ در مدیریت شورای ششم این سالن تخصصی افتتاح شد اما به خاطر نواقصی که داشت،



● ما را دریابید

جواد عرفانی نیا ۲۸ سال است کشتی می گیرد و حدود پانزده سالی هست که در کسوت مربی کنار نوجوانان و جوانان قرار گرفته است. او می گوید: این رشته یکی از ورزش های مورد علاقه بچه های محلات کم برخوردار است. آن ها کشتی گیران با غیرتی هستند و این را با قهرمانی هایی که کسب کرده و راهی اردوی تیم ملی شده اند، نشان داده اند.

عرفانی نیادرباره سالن شهید کاوه بیان می کند: این سالن تازه تأسیس، امکانات و تجهیزاتی لازم دارد که باید مسئولان همت کرده و آن را تکمیل کنند. این مجموعه ظرفیت آن را دارد که به قطب کشتی منطقه تبدیل شود؛ زیرا هم کشتی گیران با استعداد و هم مربی های دلسوز دارد. امیدوارم مسئولان در این زمینه همکاری کنند چون چشم امید کشتی گیران سیدی به این سالن است.

۱۴۰۴

بازگشایی
مجدد

۱۴۰۲

افتتاح رسمی سالن و
تعطیلی بلافاصله آن

۱۴۰۰

تغییر کاربری قرائت خانه و
آغاز ساخت سالن کشتی

۱۳۹۶

نصب یک تشک کشتی
در کنار قرائت خانه

۱۳۸۰

ساخت
قرائت خانه

وقتی اهالی محله کارگران، مقابل زائران روسپید شدند

داستان شوق خدمت ۲ نوجوان

۷



راه تجربه

می کردند. اومی گوید: در راه با هر کدام از بچه ها که تماس می گرفتیم، باورشان نمی شد. آن ها از اینکه قبول کرده بودیم در این چند روز باقی مانده مسجد را تجهیز و آماده کنیم، تعجب می کردند. اطلاعاتی ای در گروه محله در فضای مجازی منتشر کردند تا کمک های مردمی را جمع کنند. امیرحسین می گوید: اهالی، فرش های خانه شان را به ما دادند که زیر پای زائران بیندازیم. پتو و متکای نوبرایمان آوردند. گروهی هم بانی تهیه صبحانه، ناهار و شام شدند. حتی اهالی نذری هایشان را به زائران اختصاص دادند. گروهی از بسیجی ها برای امنیت خود روهاکشیک شبانه برقرار کردند. آن قدر کمک به دستان رسید که غافلگیر شده بودیم. او که همیشه با حساب و کتاب کارش را انجام می داد، هنگامی که حمایت و پشتیبانی مردم را دید، دلش قرص شد. با همین پشتوانه و حمایت اهالی، امسال برای دومین سال پذیرای زائران بودند.

به درخواستشان پاسخ بدهیم. شوق خدمت داشتیم و این شامل من تنهانی شد. همه بچه ها دوست داشتند در این روزها قدمی برای زائران ولی نعمتمان بردارند؛ به همین دلیل به چند گروه تقسیم می شدیم و برای خدمت به زائران به موبک های محله یا سایر مساجد می رفتیم.

تا اینکه سال گذشته امیرحسین و دوستش، علی درویش زاده که فرمانده پایگاه بسیج مسجد است، با هم تصمیم گرفتند برای تحقق آرزویشان قدمی بردارند. آن ها به مرکز رسیدگی به امور مساجد مراجعه و مشکلاتشان را مطرح کردند. در عین ناامیدی مسئولان مرکز به آن ها قول همکاری و برطرف شدن دغدغه هایشان را دادند.

● یک چالش دوست داشتی

محقق ادامه می دهد: چند روز به شهادت امام رضا^(ع) مانده بود که دوباره به مرکز رسیدگی به امور مساجد مراجعه کردیم. هیچ امیدی نداشتیم که بتوانیم پذیرای زوار باشیم. مسئول آنجا نامه ای داد تا بتوانیم کارمان را شروع کنیم. آن ها گفتند که نشانی مسجد ما را به موبک های بین راه می دهند تا زائرانی که نیاز به اسکان دارند به ما مراجعه کنند.

آن ها فقط نامه موافقت امور مساجد را گرفته بودند. اما نداشتن آشپزخانه و امکانات تهیه غذا، نبود فرش، متکا، پتو... مشکلاتی بودند که باید هر چه سریع تر امیرحسین و دوستانش به آن رسیدگی

سمیرا منشادی | سال ها بود که دل جوانان بسیجی مسجد صاحب الزمان^(عج) در محله کارگران، حسرتی قدیمی داشت؛ حسرتی برای خدمت به زائرانی که در روزهای پایانی صفر از کوچه ها و خیابان های همین محله عبور می کردند. مسجد درست در مسیر زائران بود. اما دری به رویشان باز نمی شد. نه سفره ای پهن می شد، نه جایی برای استراحت مهیا بود. جوان های این مسجد برای خدمت به زائران به موبک های دیگر می رفتند تا سهمی از این کار خیر داشته باشند. اما قصه از جایی، رنگ دیگری به خود گرفت. سال گذشته، اتفاقی افتاد که می توان آن را «همت جمعی» نامید. جوانی بیست و یک ساله به نام امیرحسین محقق و دوستانش تصمیم گرفتند آرزویی را که سال ها دست نیافتنی به نظر می رسید، به حقیقت بدل کنند.

● شوق فراوان برای خدمت

امیرحسین بیست و یک ساله بزرگ شده محله کارگران است و از هشت سال قبل با پایگاه شهید کامیاب مسجد صاحب الزمان^(عج) آشنا شده است. در همه سال هایی که به عنوان بسیجی در مسجد فعالیت داشت، همراه فعالان بسیجی و هیئتی دست به دست هم دادند و برنامه های مختلفی در مسجد اجرا کردند. آن ها بارها برای اینکه بتوانند پذیرای زوار دهه آخر صفر باشند، تلاش کردند اما مشکلاتی پیش رویشان بوده که این امر محقق نشده است.

امیرحسین می گوید: بارها زائران برای استفاده از سرویس بهداشتی و استراحت به مسجد مراجعه می کردند. اما بنا به دلایلی نمی توانستیم



نوجوان محله امام رضا (ع) از حفظ قرآن به یادگیری احکام رسید

مادر خواند من حفظ کردم



امید محله

● چه کسی بیشترین تأثیر را روی تو داشته است؟

پدر و مادر. آن ها همیشه کنارم بوده اند و نه تنها کمک کردند که قرآن را حفظ کنم، بلکه با حمایت و تشویقشان، انگیزه ام را دوچندان کردند.

● فعالیت هنری یا ورزشی هم داری؟

بله، امسال تابستان در کلاس تکواندو ثبت نام کردم. علاقه ام به این رشته روز به روز بیشتر می شود و می خواهم در آینده در مسابقات شرکت کنم و شاید هم روزی مربی این رشته شوم.

● اوقات فراغت چگونه می گذرد؟

مادرم خیاطی و گل دوزی بلد است و من هم از بچگی این هنر را دوست داشتم؛ بنابراین بیشتر اوقات گل دوزی می کنم.

● اهل مطالعه هم هستی؟

بله و بیشتر کتاب هایی درباره فضا، نجوم و بدن انسان می خوانم.

● وقتی خسته می شوی، چه کاری انجام می دهی تا انگیزه ات را دوباره پیدا کنی؟

معمولاً کمی استراحت می کنم یا صوت قرآن گوش می کنم. این کار به من آرامش می دهد و دوباره انرژی می گیرم.

● برای آینده چه برنامه ای داری؟

می خواهم حفظ قرآن و تکواندو را به شکل حرفه ای ادامه دهم. هنوز برای انتخاب رشته تحصیلی فکری نمی کنم زود باشد، ولی به رشته تجربی علاقه دارم.

● از حضور در مسابقات بگو.

در کلاس های دوم تا ششم در مسابقات حفظ جزء سی مسابقات آموزش و پرورش شرکت کردم و هر سال به جز پایه سوم توانستم مقام ممتاز در استان را کسب کنم. ولی در پایه های هفتم و هشتم تصمیم گرفتم در مسابقات احکام شرکت کنم و توانستم به ترتیب مقام دوم و اول ناحیه را به دست بیاورم.

● حضور در مسابقات احکام چه تأثیری در زندگی ات داشت؟

باعث شد دانشم درباره احکام دینی بسیار بیشتر شود. حالا دقت بیشتری دارم و حتی گاهی خودم هم تعجب می کنم که چگونه این احکام را در زندگی رعایت می کنم و به اطرافیان هم آموزش می دهم.

نجمه موسوی زاده | چهار ساله بود که کنار مادرش می نشست تا سوره ای جدید از قرآن را حفظ کند. ثنا از همان کودکی علاقه زیادی به قرآن داشت و از اینکه آیه ها را در جمع تلاوت کند، لذت می برد.

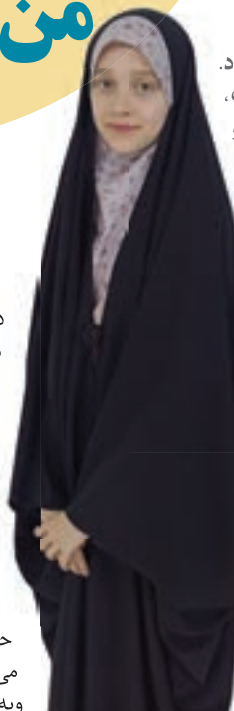
با اینکه در هفت سالگی هنوز الفبا را به طور کامل یاد نگرفته بود، توانست حافظ جزء سی قرآن شود. حالا بعد از گذشت ۷ سال، ثنا اسلام پرست، دانش آموز دبیرستان اصفهانی زاده و حافظ دو جزء قرآن است و توانسته در مسابقات استانی آموزش و پرورش موفق به کسب مقام ممتاز شود و در مسابقات احکام، مقام اول و دوم ناحیه ۲ را از آن خود کند.

● چگونه در سن کم حافظ جزء سی شدی؟

فقط کنار مادرم می نشستیم. او آیه ها را تلاوت می کرد و من تکرار می کردم. گاهی هم صوت قرآن را گوش می دادم. باین روش قبل از اینکه خواندن و نوشتن بلد باشم، توانستم حافظ جزء سی شوم.

● این روند تا چه زمانی ادامه داشت؟

تقریباً تا کلاس سوم ادامه داشت. بعد خودم آن را حفظ و مرور می کردم. آن موقع جزء ۲۸ را تا نصفه حفظ کرده بودم و می خواستم کاملش کنم. مادرم هم کمک می کرد و از من سؤال می کرد تا حفظیاتم فراموش نشود.



۸



این خیابان پر از مغازه‌های لوازم یدکی، صافکاری و... است و انواع لوازم یدکی ماشین‌های راه‌سازی در این معبر یافت می‌شود. پارک دوبریل، تعمیر خودرو به خصوص صافکاری در حاشیه خیابان باعث ایجاد ترافیک و مزاحمت برای مردم می‌شود.



سی‌متری گاراژدارها

محبوبه فرامرزی یکی از خیابان‌های مهم و پرتردد در محدوده گاراژدارها معبر شهید خیبری است که قدمتش بیش از شصت سال است و هنوز آن را به سی‌متری فرعی گاراژدارها می‌شناسند. خیابان شهید خیبری که اوایل مسکونی بود، به دلیل نزدیکی به گاراژها تجاری شد و تعمیرگاه‌ها جای خانه‌ها را گرفت. تا دهه ۸۰ خودروهای سنگین در این معبر تعمیر می‌شد، اما به مرور در این راسته خدمات خودرویی سبک فعال شد.



خیابان شهید خیبری
محله کوشش



حسین راهدار غیور از وقتی به دنیا آمده، در همین محله زندگی می‌کند و کاسب قدیمی اینجاست به گفته حسین آقا در گذشته، از کوچه پانزدهم سی‌متری به بعد، خاکی بود و او و هم‌سن‌وسال‌هایش در این زمین فوتبال بازی می‌کردند. او حمله‌سگ به یکی از دوستانش را به خاطر می‌آورد.

سالن ورزشی بابک مروج تربیتی که در این معبر قرار دارد، در مهر سال ۹۸ افتتاح شد. نوجوانان و جوانان دختر و پسر در این سالن که زیر نظر آموزش و پرورش فعالیت می‌کند، والیبال، بسکتبال و فوتسال آموزش می‌بینند.



در یک سمت این معبر، زمین بزرگی قرار دارد که دورش را با ایرانیت بسته‌اند. این زمین متعلق به شهرداری است و تا پنج سال پیش خودروهای سنگین این نهاد خدمت‌رسان در این زمین پارک بود. هر چند وقت یک بار درباره این زمین حرفی سر زبان‌ها می‌افتد، مثلاً می‌گویند بناست پاساژ فروش ابزارآلات خودرویی در آن ساخته شود اما از دهه ۷۰ به حال خود رها شده است.